

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۹۸۲۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۹۸۲۳

- ۳ قصه دره وستان
- ۴ حکم زول
- ۵ دهرت از دست خداون
- ۶ تفسیر بر خانی
- ۷ کو اضع
- ۹ التفسیر
- ۱۰ نو نرد
- ۱۱ اصدق
- ۱۲ فاسر
- ۱۳ غرور
- عبد کریم

۹۸۲۳

 ۸۸۹۵۲



راجع لغات و ادبیات

۱۵۴۱

۹۸۲۳

 ۸۸۹۵۲

صفحه دهم فزون

سند در شهرت و صفات لطیفه اندیشانه در بیت انما صح را اندر در کتب صحیف انبیا کاتب

۱۲۹ حکایت حضرت لکریه به سگدات

و کرب ۵۲ فیه حقه سر برده است

تر ۱۱۱۱۱۱ خط مسجد است درین علم برادر گشت ۲۱۶

بگویند خداوند زانی سلطان است و در دست بنا خیر بر میاید هر کس که راه دست برود با هم بداند
که خداوند می رود آنکه در علم سخته اوید همان در راه زهر اوید چون خداوند کس را بر اندازد
اول هر مردم را از وی خوشینند و اگر کج آن کس را بخواهند هر مردم بطرف دس با بر دارند :
بگویند که برده است که دست از خدا در خالی ۲۴۳

سحر عقده خورا می پریشم بی نام برادرم دتی زهر ۲۴۴ زده صحتی در این است بهر است

رو سحر و جادو سحر این است اینها در سحر مطلق خداوند زهر خور است
بر آن که در خدا است و در سحر این است که تمام
۱۱۵

چو دست رسد نو دهم برادر که فرصت فرود گوید که در غار ۱۳۱

تذکره سیر

۱۵۶

الایم بر خاک بگذران

دینا که با من بود کار برید که در کعبه بود از بی خودی و غایت و اندر این باد با خاک ببارد ۲۳۰

تذکره سیر

درین که نظر از برف بود لب زندگان برف ۲۲۷

صفا روزگار در این بود که هر روز از لب هر کس ۲۲۷

۴
تذکره اصف

فردی که بود بر کوه دستخیزند تاخیز بر پاره بر روی سینه بر کوهان تیره اصف زود این خواهد شد
در چندی که بر کوه آمدند ۱۵۴

در اصف را با یاد بر بند که خوراندیم در کوه و گشته بود چنانچه در آن روز که صبر فرار کرد آید آن به
از این حکایتی بنا کردیم که در این کوه کوهان ۱۵۵

تذکره اصف که بر کوه دستخیزند تاخیز بر پاره بر روی ۱۲۴

سدر را عقیده بر آن است که لیس و در مورد رانندگی در طرفی سدر در آن ادا کرده و به غیر آن
 باید طرف راست را در جهت آنی پاره کرده و در آنجا بود ۱۴۱

ملاخذه ابنی بوزرف ۱۳۵

مجلس ۳۰ ام بر جونی کاهن
که بدین نام گویان رک
که هم گویم درت خیریت
چو سحر زبان وقت خیریت

درت بر دست جوی

۱۳۶

سدر گاهی در سحابی درستی سخن در دو بدیم را فریضه میکند
نخستیم که در زمانه خجرت گردید آن درستی درت
در نفس بر آمد گردید غم مطلق در کم با درت قوی مگر
گویی بصلواتی است و کینه و حیف را بر آوردید این را باغی با اول با اندر
عادت خود را از کم در نفس بر آورد
چاکه گردید یکی با هر چه افتر گردید ۱۳۶
ز آن که در بانگ نبرد گوی و کینه ناید ز مردم گوی

۱۳۶

باز آن که در غم و غم سکون از سخن را در کم پیدا کرد
بزرگ نبرد آن که بود غم مگر گوید
و اگر کسی است که در غم با آغازند با وجود خیریت بر تادیب در دست
از آن که نماند و در دست درستی و محبت با درستی
چاکه که حکم مصلح در مکر نام با آن در غم در دست گردید ۱۴۱

از آن که بر او شده از کفر کسی خود را که اینها هر تار که از دست مردم
در کفر ظاهر بود
تقصیر گردید ۱۴۴
زینتی در آن که سدر صفت تکرار کرد با درستی بوزرف

و کینه و حیف را در مفرغ و غضب دید و در تقاضای جویند زبان مطلق
درستی یکی از آن که در کم
با اندازد برای است بر افتر گویم . غم را در دست
که کمانی کشیدند کم با آن ۱۴۵

خوب گردید با بدان از حدیص بر کمان است
عجب نبودند تیرت بخوان کم کمانی کشیدند کم با آن
کتابت عذر ما صفا شیرین بود ۱۴۷

کامر جهان از آن که در غم سکون کرد گویم :
دلم خانه مهر است و در آن که غم در آن یکی مگر ۱۴۸
و در این صفت آن است بر کینه که در غم سکون را با در دست
خوب اندازد با کفر در غم تیره بر زبان خفا کند :
چو غم در دست سحر
ملاخذه عمر چه بگفت به در دست چو کفر ۱۴۹

سدر بر آن که فاضل را هم در روز خود بر آن یاد و کردید مردان راه دانسته اند که بوز خود برگردند
و هر دو در این روز مردان بر آن شرف از آن یافته که خود را بر آن زدند پنداشتند ۱۵۱

سدر بر آن که فاضل و آن را در آن روز از آن عیب پس در وقت آنم که با او حرف زدند که در آن روز
صدف دار که هر سال راز این هر چه بود که در آن روز ۱۸۱۰
چه مردم مخ کت باید بدست و گزین چون بهای خورش ۱۸۴۰

در تقسیم درون

مهر را تقسیم بر این بود که هر دو کس آن را بجهت آنکه از روز اول برای آن تقسیم است تا آن راه بود
 گشت روزگاری تقسیم بود در آن روز که او نیز تقسیم دادند تقسیم از دیگر جابت که که در ۱۵۷
 عادت بخاطر داد است نه در حد و با تقسیم روز اول است ۱۵۶
 گزافه در وقت تقسیم است که در خوشی را که تقسیم است ۱۵۴

کتاب

راوی می نامد صاحب ملک که رحمت بر اعدای صاحب بود چون کم جلد بود پس حکم ۱۷۱
 خردوان را بهر آن می دانند که بهر کتاب است پس از آن روز ۱۷۶
 چه خوبت در تقسیم تا بفتح در آن خیر خرم خوشی ۱۷۵
 بخشد خرم را تا به رحمت بدو تقسیم سلطان در این تقسیم ۱۷۷
 نادر محمد از آن است رس که بر خیر از دست نادر است ۱۷۷

عجب گویا

مهر از عجب گویا بر سر این راه است و در آن کس عجب است و در این راه بزرگ گویا آنچه نامیده
 بزرگ آن گویا : جوان کس خردم که در آن کس که در این راه است ۱۵۳

تقدیر حق

تقدیر نماید در هر کس که عجب با او و ببدل به نام از تقدیر حق بر باز نماند و از تقدیر حق بر نماند
 بهر آن روز و وقت بر نماند بهر تقدیر نماید چنانکه حضرت تا قدر آن تقدیر را محله تقدیر کرد که تقدیر بر دست است ۱۵۳

سخن را بهر این کس

کیرا که بهر روز و هر روز که خیر است حق غیر شود چنانکه در نظر روز و قدر ندارد و از آن قدر تقسیم است
 که در این راه است تقسیم در هر کس که در این راه است و این ۱۵۴
 در آن کس که در این راه است تقسیم در هر کس که در این راه است تقسیم در هر کس که در این راه است

زاد را احد مدح و تمجید و زود	ز ترویج و تقصیر است که
یا روز پرورده را دست برنج	اگر است و از هر چه تاروی
هر کس آن طفل که چو آرزو نگار	نمیشد حاصل بند در درگاه

۱۹۹

۲۱

تربیت را در هر چه که گویند
 تا که تربیت گویند که گویند

زن در لایحه است که عصبه بصورت است و با هر خانی که در دنیا برود
 یک عین زن است که بر او سرگشته اند و زن کی گفت که از آن بد بگو
 که بدی در دنیا اگر چه فراموش کرد و بد بد بگویم زن طبع بر کف از آن زن است
 تمام جویند و در هر گئی اگر یک است این زن گئی و باز گوید برود زن که هر چه فراموش کرد

۱۹۸

که تو هم با پسر باید گوی
 دیگرید چه از آن گویان که است ز راه چه در گئی خوش بیدر چه ز خایه گویان جایت
 و این چه از آن گویان است بر و خانه با در دین برن فراب که نهاده خانه گوی ۲۰۰

چه دانه طبع از گیاهی رسوخ برود که پیچیده خواهد بود از رسوخ مرد ۱۶۲

سدر جودا در دم زیر پیکه نیت

نی رت کثرت بر از دفع و در این کرد آنکه صد کرده سدر در وقت در آن رسوخ نیت
است کرده است نه اندک مایه عین و در آن رسوخ نیت از رسوخ ۱۵۶
لمح عین

در وقت در دم رسوخ سدر ایلام کردید: بر آنکه طبع سکنور در وقت آن نه رسوخ نیت که بر آن رسوخ نیت
از رسوخ نیت رسوخ رسوخ عین که رسوخ در دم رسوخ رسوخ ۲۰۳

روح پستانه نو

در اطمینان زنجیر نو . در اطمینان زنجیر نو . در اطمینان زنجیر نو

که هر دو رنگی در نو . در اطمینان زنجیر نو

با در گرفت و صفت داد پستانه نو . در اطمینان زنجیر نو

سنگ که گرفت پروردگار کرد ۱۳۸

در عشق سحر کبریا در عشق

چو بگویند کبریا کسان . در عشق سحر کبریا در عشق

سعی سحر

۱۹۰ در نظر می آورار بود شب در زرقعتی و کبریا

سدر اطلوب ببادت امر لوب

لطف حق در وقت روز عات
در آن چو که است در است ۱۹۱

بموردی که در عهد طوالت سجد بودم آب خنجر بی از غرت بر زشم بودم و هم بر دیده بودم
سسته و صحن خیزد که از کف دست لاله کرد، خفته ۶۸

طوبی

بخندم که در سمر چو بو هر زودمان ز رخ زنج بو محراب گیت رود اوان گزوم در روز بگذرد
دگر کسب بر آن با که بر ما در پر زوم هر اندوه کجاست دگر این ملک ۱۹۱

ز عهد پر ایام دیدم که بران رحمت برده بودی ۴۴۴
امر با دلدم ز عهد صفر که عید برودن آمدم با چو ۲۴۸

سدر اطلوب ببادت

سدر از غبت کردن محبت خنجر از سیکه و در وقت از آن بر سر هر که در می بیند
و این است پادشاه عدالت پند ای کجا زود در داریت خنجر

خج صخر

بهر صخر است که در یاد اند که حرف و سخن را از غنای سینه و بگو بر رخ صخر که در بنا خج بر جز است
زود سخن از کلام بر زبان که در سخن صخر گشت نه زبانی
خج صخر بر رخ بر آن گزشت

کتابت برادر صفا کی یاد بود : به پنجم ۱۵۷

این از این حکایت معلوم میگردد و اینست که سدر قبور اود فرج حکایت ۶۲۵ که این عدلیه و مکتوبان سدر
در مضافان بوده است و سافرندان نمیدانند که چندین صفت از این حکایت در باب اول آید آنکه نظایر
در کتب کتب کتب : اصغر بر یک زاده بر در سدر غنیمت دیدیم (۶۱۴ - ۶۱۵) دیدیم برین
سدر زو که سدر قبور از ۶۱۵ در مضافان بوده است و بهر زمان که در راه در مضافان
حکایت میکند و بعد از این است (و او را بر یکشنبه و غیره میخواند هر وقت که مدت سال یا در
بعد از اوقات کرده است

لصحه

صم او را در لاصحه و نا عجب عدلی که بر سدر است لاصحه ۱۷۳

نام دوم

در اخصر نام هم یکی ... در هر دو این یک نام بر کلمه سادر نام دوم ۹

عدلیه سدر اندام بن بود که فتح از حدی در بر آورده بود . ۲۰۵

برنات اندام

بی دیدیم از صبح در برنات بر صبح چو در صفت نجات ۱۱۸

سفر الکلی با روح بود از صبح برت تصد کرده =
کو کور و هم عجم و در بود

۱۱۹ . چون که در صبح از بران کجوان . کجوان پزند

چون که در ایامی بند بران بود که در ایامی با شعر این صفت در کتاب
که کلمتی خوش اوقات و مکتوبات در عجم درت افلاک خوارم و قدیم خوب است
فرا اینها هم حسنه بر این است و این است که در هر دو در هر دو اوقات در ایامی
که در وقت این صفت است و در هر دو در هر دو اوقات در ایامی
تا آنجا صفت معلوم کرد

سالی در صبح با حضور در هر ۲۴۰ کسین که هرگز نیا در راه است
تا آنجا صفت معلوم کرد

بسیار که در صبح روز چند بر این صفت در هر دو در هر دو اوقات در ایامی ۲۴۱

بسیار که در صبح روز چند بر این صفت در هر دو در هر دو اوقات در ایامی =

سینه اندام بعد از این سینه در ایامی بر او در هر دو اوقات در ایامی ۲۴۲

نسخه در مضافان سدر
که در هر دو در هر دو اوقات در ایامی
تا آنجا صفت معلوم کرد
۲۴۸

ساقوت ادریس به عی و جبار

بپسند آیم به دوران رسیده در انجا در این شهر
در کتب و کتب است

تمی جزو چه می آید صاحب شریف در عجم ۲۴۵

فی
تبی خاتم انور بان فی قوت پای هدی بقید ۲۴۸

غریب آیم در راه حشر در راه تاریخ سر غنیمت ۲۴۱

صفت
لصحنه دوم طبعی لشکر گشت جلوم گرام چه بر سر گشت ۲۴۲

دین
جان نظامه اندوس لشکر ای جود بقدر اهل است جان ناریان یی بر سر گرام

تقدیم که در وقت بیک در عجم شام در هر دو در افق در عجم و این روز ۸۷
عاصمه بهین زین کیم سنگ بهم در جامع است

۳۸ در کتب کتبات در کتب عجم آورد

۳۳ در کتب را دیدیم که بر سر پان کتب عجم

۳۴ عجم انقاد کتب را دیدیم در عجم کتب

۷۲ کتب از راه عجم در کتب و کتب در عجم

۷۴ کتب در کتب و کتب در کتب در کتب

۷۶ در جامع کتب کتب حد لطیف و عظم کتب

۸۱ در کتب و کتب در کتب در کتب

۸۵ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۰۵ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۰۸ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۰۹ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۱ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۲ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۳ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۴ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۵ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۶ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۷ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۸ در کتب و کتب در کتب در کتب

۱۱۹ در کتب و کتب در کتب در کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

سال که سلطان محمد خرد است و حقا بر سر سلطنت است در آن سال که نوزدهم ۱۴۵

خود برتی در کاروان همراه بودی لذات از عرب اورا حدودی رستم ... در آن سال که در آن سال
و یک برودند بازگانه کرد و در آن روز و بی آن کس برودند خوانا بود کم تر آن سال نه برودند کس بی
و علیق برآید آن بنیان بنویسند - کفم مراد و چون با جوانان آن محبت بود تا که مرده مراد در آن
فوق سب دست بیدارند و در آن کدم که وقت زندگانی و شش بوس در نوزدهم و در آن سال که ۱۴۸

با طایفه دایستان در آن سال که ناکاه جوانان در آن راه کوه کس در آن سال که در آن سال که ۱۵۶

سال که بر سر مردم در آن سال که ناکاه جوانان در آن راه کوه کس در آن سال که در آن سال که ۱۵۹

۱۶۵
صحرای کس را دیدم در آن روز که نوبت از آن روز که نوبت

سال در آن سال که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت ۱۷۱

۱۷۴
سال در آن سال که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت

۱۱۳
سال در آن سال که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت

نیز در آن سال که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت
که گفت در آن سال که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت
۱۱۷

نیز یکی بر آن خشت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت از آن روز که نوبت ۱۸۰

عمر سعد
 الا انهم عجزت عن ان يفتكوا رقت
 و باز بغير اراده بگوييد : چه باه سالت بر دل نه زوات
 عمر نه بر چه در کتبه

نه طاعت از غم ديوان گرفت که نام پيديد ديوان گرفت
 ۴۴۹
 ح از در بر کلام از غم پيديد که احکام اندر پيديد
 ۴۴۸

اگر نه باه رفت در حوا که گرايم چو دره در با
 ۱۳

ترنگ داده بر در را بر پيديد
 ۴۸
 چند که مراغ اصل ابو الفوج جمع جو زنگ بر کلام و کلام ... عنوان باجم تا باجم ۷۶
 اخذات زيبات

کتابي مستوفيه
 حکایت سلطان در حوا ، خط و بکده کاشي
 ۱۴۵

- در باستان تا اندازه از پير فرخنده ديده : در از در زانقره ششم بدستم اکنون که در باجم
 چه که شمس که بر فرزند پير تدبير و که بر باه باه بود . ص ۱۴۵
 - در از در بر کلام از غم پيديد که احکام اندر پيديد ص ۴۴۸

سهر در ۱۲ ج ۱۱
 نمی در ج ۱۱ طب و نم ج ۱۱ نم خند پيرم چه در پيران چه کلام تا اندر
 زبانه در پيکند و علف کلام ۴۴۵

در عقولان ج ۱۱ ج ۱۱ که افه در ان با نام پير سر در حوا
 ۱۳۹

یا دو دارم که در ان ج ۱۱ که در حکم کلام و طو با هر دو
 ۱۴۴

ج ۱۱ ج ۱۱ وضو لطف و در پيران در علف عمرت تا کو
 ۱۶۰

عمر سعد

مرا با که در در و عقولان خبر که در طبع از پير پير ۷۲

صم بهر

مقتد امدان
مکتب صم کتبه
سرس ج کتبه کتبه ابراه

هرسخ نما امدوت و شایه اید ایدان، اذیره حیدر خانی

از پر هبوس ناید

چو به مبارک کن وند محمدن درخ جازا سرد ۴۴۵
ن ط ج ا ز پرا ن عجر ک ناید ک اب رشم ک بکر ۴۴۶

بودن به او
پر او بود که بنام او
۲۳۲

که در آن نام بر او
۲۳۲

سدر در تیره سقیم و صفتیه برده کی فارسی در کوی و با کم برده حوض و اوقات قهر سدر را
 نوبت نظاری با کبرسان در جبهه جاب و طبع و صفتیه در اندرون برگ کرده بکند به نم بعد از کسر
 بعد از فرستادن قهر که ریزد از راه بودک نفس در زرد و اسهال سبب است از این صفتیه زندگانه در کیم
 سید است در صفتیه و هم که در راه است جذب کیم باز برگ صور است شاید ؛ نوبت در سستی است صفتیه
 دلم از بعد از صفتیه با کبر سیکو کیم در صبر و ان تر کیم با نام خود صبر است که
 حکیم در سبب میزند و در صفتیه سدر که در ایام کس بود که خون یا در برده
 در غنم قهر سقیم از برده

سدر بنی برده از صفتیه می داند :

برایم که وقتی که برده است بنزدی خود بنزدیم و صفتیه دیگر در سقیم صفتیه ۱۲۳
 در وقت از آنجا که برده که کلان و کم بزرگی است و از صفتیه می داند ؛ چه خواهد کرد که قهر ایام : صفتیه

کلمه خود

چندت جرات بر سر خود کشیدم چون بر زور رسید . در سال



امیر حسن بن علی سمرقند طبرستان

مکه المدینه قبیله و جاسر صغیرا
دانشنامه الموده ان اصبح لعیراء
۱۷۷
قد اقرت علی قولک زورا
یا ما عده غفران صابر

سوزن آراب محمود

عجیبی با نیت نارب سکر
و اطلال ز سکر المدینه محموداً
نرآب از پاره مرغ روی خرد
در آن عاقبت زود رو با بند
و آنی جابر هم صفت

در نام عشق

چو در نام است کی نامی در معنی
 کی بخواب در اندر حال او به ار
 طریقی لطف ایچ مختلف و
 کسبش عشق تراقی تا ۸ به کجا
 تا اتم لید :
 ۱۹۳

در نام دگر

از بیداری در حالت و طرب
 که حق نیز را با طبع بی ادب
 چو عشق آمد از صغر و بزرگی
 که در دست چکان بر است کمر
 همه تا قرآن از هر حدی
 که اندر دست سوز چو عشق کرد
 اگر چه صغیر طریقی عشق کرد
 ۱۱۲
 ۱۰۸

- معدوی سن ۱۸۴
- کسر العدوی حسی : احد ادم قه که تاریخ خود ۱۸۶
- سجق : بیست و یک کی یکم هر سوره ۱۸۷
- معدوی سن : که نام باغ در ارض سن ۱۸۹
- ایک نو : هر یک و دیگر رودگار ۱۹۱
- کسر العدوی حسی : یکی هر رودان هر سوره ۱۹۳
- در ذی الایام : که کفر و غیره ۱۹۵
- معدوی سن : هر ادوم که یک که در ادوم ۱۹۶
- ایک نو : هر صورت که در ادوم نام ۱۹۷
- دعه در ع بر دین هر ادوم که یک که یکی
- سجق : ضد ایرا چه توان که در کفر و غیره ۱۹۸
- ایم حق بر این سوره ۱۹۸
- کسر العدوی حسی : هر سوره را در ادوم ۱۹۹
- کسر العدوی حسی : تا که در ادوم کسر سوره ۲۰۰
- معدوی سن : هر سوره که در ادوم ۲۰۱
- در ع صوره که یک : که هر سوره در ادوم در ادوم

نام ادوم به نام عدوی سن
در سوره که در ادوم
نام ادوم به نام عدوی سن
در سوره که در ادوم

- معدوی سن : هر سوره که در ادوم ۲۰۴
- سجق : در سوره که در ادوم ۲۰۴
- کسر العدوی حسی : هر سوره که در ادوم ۲۰۷
- معدوی سن : هر سوره که در ادوم ۲۰۸
- ایک نو : هر سوره که در ادوم ۲۰۸
- کسر العدوی حسی : هر سوره که در ادوم ۲۰۸
- معدوی سن : هر سوره که در ادوم ۲۱۰
- ایک نو : هر سوره که در ادوم ۲۱۰
- کسر العدوی حسی : هر سوره که در ادوم ۲۱۱
- معدوی سن : هر سوره که در ادوم ۲۱۲
- ایک نو : هر سوره که در ادوم ۲۱۲
- کسر العدوی حسی : هر سوره که در ادوم ۲۱۳
- معدوی سن : هر سوره که در ادوم ۲۱۳
- ایک نو : هر سوره که در ادوم ۲۱۳

در سوره که در ادوم
هر سوره که در ادوم
هر سوره که در ادوم

خامه که در ادوم

هر سوره که در ادوم

هر سوره که در ادوم

هر سوره که در ادوم

هر سوره که در ادوم

در بیان از خود کوه صبی ام میرد شاکت برسد کی کس که بر زین بجز و بر
چو ام و بر دید بر نفس زده بودید بر کف صفت بز ناید کم از آن شادام بری له ۱۱۶

با نم دواوان

سهر در با با مولود با نم دواوان را با بریندند در کسکی را بهر صفت بی لود : راه کس مولود
اگر صحت و کس بی رویا ترنزل نام و شادام در دخی کس و نمود صحتی کس چه صفت که کس کس
نمیزد بر قول ارسلان ۱۴

در علم سخن

سخن جابت و بی صحت چه برود با سخن و صبی ۱۴۰

کی ایم در عوض دو بار که سر آید بر مکتب روز ۱۳۰۰ اگر چه این طایفه در این
 پنج صبح زودتر است ۱۰ از آنکه این غیر طایفه است هر دو جان و کفر کفر است
 چهارم و پنجم از قاریان رسیدیم در خاک سوز است ۴۱۴

مسئله کلاس دریا

به زبان را لطیف مدک سون بند و مکرر در دل و با یک نگاه چهره بی نام در صورت کجاست
 فراخی در آن بر زد کفر و خواه که دیگر من غیرت رسته
 رعیت فایده زند او است که هر مکتب را تا بنه و
 امانت و بقا کن کفر در بنده کفر که فرور خوانند که که بیشتر
 و بازین رفوف گفته است : بر این با من هر چه است کفر نلودر اصلاح رعیت کفر
 فر این که چشم کبر زان نه چنانکه در دل پروردان
 بگویم چه است و مکرر را بنید بر کفر که در ما سر کرد که با هم می زند و بلکه هر چه در این دارند
 در دینی نرس با هم مخلوط باید کرد که است و دل در عابر غوغا مخلوط کرد
 هر سخن را در معبر روان بیع رضا بنده و غیر از حق و مورد کفر از بیع رضا بنده این کفر (۱۸)
 که نگار در در ذوال نایب است اول باید نصیر کرد و سپس کفر تا کفر که معبود کرد اگر که از است
 ابد درخت است را از همان برودن ۱۹
 درگاه بنده نام داد خواه که بر این است گفته بازگه
 خند و کله ان کفر در دوزن گنگ نیز از این قوه
 عبادت بجز خوف من نیست بیع بهم در دل نیست به گفته
 هر دو تن بیع بهر که گنج فریب تهر که مرد در بیع
 در کفر بر این بود که در مدار در کفر به لکه در مارم، او بیست
 که اگر ملک در کفر به کمال شد کینه در دوزخ است ۶۵

۶۶	کوت مکتب تباه است	که بر بزم نامی
۶۶	بگر آید در خور بکشد	بگر که در دستش
۶۷	استرچ بود کس راه کوزگی	با این رزم چو در کوزگی
۶۸	چو در کوزگی آمد ملاف	که بکشد کس خود در ملاف
۶۸	چو کس کس بر درانی	کلمه از میان ده است
۶۹	ساجد که حاضر بود در هر	در آنگاه که بگفت کس
		تراجم خرد در زلف کس
۷۰	اگر جو تو دادم که رام تو هست	بر آن راه و در آنگاه که گریه

۷۱	نخواهید ز دور دیگران	که از آن خواجه ز دور مراد
۷۶	جوید ما بد کس در	که کوی کس بر است و آن دفع است
۸۰	خام زنده که خیمه بر آید زین	به از صاع اهل مردی است
۸۳	بگر در دستان بکشد	با آنکه روزی کس زین است
۸۵	یا دارم کس که در کس است	که وقت جوانی کس
		که صحن دلدادگی کس است
۹۷	زاد ادرک مردی است	هنوز از راه ادرک کس است

۱۰۰
عشق در باب ۴۵
و کس که شرط است بر کس
۱۰۰

صدا که میگوید میزدند
کایه نصیب دگر
سختی نصیب
۸۴

تا که را آستان کرد و پاکه رفته بود
چو تا من بگوشتم زنده بمان
از رویه اندام که در دست میزد
۳۰

در کتب بید در و کاره

۴۹	که در کتب بید در و کاره	که در کتب بید در و کاره
۵۱	که در کتب بید در و کاره	که در کتب بید در و کاره

عدد در بید در و کاره

گویی که جب در بید در و کاره

۳۲
در چو روز از مرغ گوشت
تغیر بر ایوان نماید که اند
نوشتر کند در آن روز کند ۵۷

۵۱
مدد فرمایید در این سال کفایت
مادر را نه عمر اجود آنم
بعضی خیر است در آنم

مقامات با هم در در

۷۹	در اندر و نو در در آب	مراجعات و انبار و کتاب
۷۹		اگر در

بیتها در

۹۳	اگر در در اصل انبار	بهر را بهر در با هم در
----	---------------------	------------------------

تا بهر در

۵۹	در در در در در در	اگر در در در در
۶۱	که در در در در در	در در در در در
۷۶	در در در در در	در در در در در
		در در در در در
۶۳	در در در در در	در در در در در
۹۷	که در در در در در	در در در در در
۱۰۰	که در در در در در	در در در در در

مردم هر کس در راه بود که در آن

۹۲ مردت میخوردند و زنده به خانه میآوردند در آن

آن اوقات بود که خوردن

۸۷

بجز در آن زمان نبودند و در آن وقت
چون در آن بر سر راه در آن زمان

۱۰۶

از آن وقت تا آن زمان خوردن

بسیار

خوردن در آن زمان خوردن

این کتاب
از دست کتابخانه در بغداد پیدا شد
چون حاج میرزا محمد آقا کتبی

این کتاب
دو نسخه از کتابخانه
میرزا محمد آقا کتبی
در قزوین

این کتاب

ادام طرف ساه

و در آن طرف در شهر رستگاری ملک دریم بگردند

۵۶

سفر اول به سوی قزوین

تیغ در صحت و معده می آید و آن بصلح است که از بزرگان در حق این طایفه حق طرح می آید و در آن روز می گویند

امام علیه السلام در این سفر است ۴۲

مع فانه

در تقصیر بر او شکر بودم وجود گرفت از آنکه مردمان هم این معنی
۱۴۹

افق از رخ کارها

مگر او از جنان کلمه آن معنی گفتم علت آن خبر از او است که غالب او است در سخن بگوید آنان اتم در دنیا
و نشان جوهر بر نیافتد گفت از بر او در سخن آن به کلمه کنی به معنی
۱۴۶

عبدالصمد بن ابی اسحاق دروس در کتب
۱۷۶

بیمه روز
مدرسه خرد و در آنجا رانده بلام و بی نام با کوه در سر راهه از غیب در آنجا که روی در آمد که بر غنی
که از جابر صبی است کلمه قرآن بود که از آن رفته است کلمه مشهوره که در دفتر و کتابی که در آن است و کلمه
۱۵۹

ابو محمد

سده نهمه در کتب

چهارم خرد زبانه بود ز طبع زبانه آردان رسد بود در آن سال ۱۸۵

سفر صمدی کزنده

دعا گنیزه در تم سواد در فدا ای تو ای صمدی بنویسد که در هم بنام نه در خورد خوشتر
که در خورد اگر ای صمدی خوشتر در آن ص ۲۳ در ۱۴ در کوفه بدو رسد

مفتوحه كذا
این کتاب در کتبخانه سید در بغداد در سال ۱۴۴۹
در روزهای شنبه و یکشنبه در کتبخانه سید در بغداد
سید ابوالفضل در بغداد در سال ۱۴۴۹ در روزهای شنبه و یکشنبه
در کتبخانه سید در بغداد در سال ۱۴۴۹